

« به نام آفریننده هنر و هنرمند »

... نقش فرهاد

جهان پیراست و بی بنیاد، از این فرهادش، فریاد

که کرد افون و نیرنگش، ملول از جان شیرینم (حافظ)

آیسنگ زمین چرخید و این قافله‌ی خسته جان را کوبید و به دنبال کشید پنجاه سال از خاموشی فرهاد می‌گذرد.

چرا تا این زمان خاموش و بی‌مکاپو ما ندیم؟ به راستی نمی‌دانم! شاید باید باور داشته باشم که هر چیز و هر کار در هنگام راستین خویش سرانجام

می‌گیرد. شاید اکنون گاه آن رسیده باشد، شاید روح بپنجر فرهاد بر من نیسب می‌زند و خاموش دلم رامی‌شکند، نمیدانم!

اما سهرآن دارم که فریادهای بپنجر این هنرمند را به گوش دلگان آوای اصیل موسیقی ایرانی برسانم.

و... در این راستا از یکسایک سروران ارجمندی که مراد این راه‌یاری نموده‌اند از جان و دل پاسنگزاری می‌کنم. از هنرشناس در آشنا

و فریخته، سید علیرضا میرعلی نقی که بدون کوچکترین چشم داشت مادی، با قلم شیوای خویش از فرهاد نوشتند، از بزرگوارانی با وهدلی‌های

استاد یگانه شعر و سخن، جناب آقای رحیم معینی کرمانشاهی، در باب ترانه‌هایی که نیم قرن پیش برای نغمه‌های فرهاد سروده‌اند، از هنرمند

جوان و با فرهنگ، جناب آقای بهنام جاوید که کار دقیق و موشکافانه و گران‌باز خوانی نت‌ها را بر عهده گرفته‌اند، و از جناب آقای

مجدد صادق سراج، ناشر فرهنگ شناس موسیقی ایران و فرزندان کرامی ایشان فرید، و فرزند سراج که در این کار همیار ایشان بوده اند صمیمانه

پاسکزارم.

و همچنین با پاس از بکاری همین دخت و پریدخت ارژنگی خواهران ارجمندم که مراد این کاریاری نمودند.

هما ارژنگی

سردن غبار پناه ساله

ثمایل نانه‌ای جوانمرد

نوشته: سید علیرضا میرعلی نقی

بر یاد فرهاد ارژنگی

1340/3/3

1317/11/15

بهار سال هزار و سید و نود، خاموشی فرهاد، پناه ساله می‌شود. شاید نوبت شکستن این سکوت رسیده باشد؛ و صدای او را از ویرای ساخته‌ها و نواخته‌هایش بشنویم.

او در عمر کوتاهی بیست و دو ساله اش، در زندگانی هنری اش که بیشتر از پنج سال فعال نبود، همچنان خاتم فیروزه‌ی بوساحتی، به قول لسان الغیب، خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود. فرهاد ارژنگی، در مجموعه انتشارات موسیقی ایرانی، که در این ایام بسی حجم ترازد به‌های پیش هم شده، کوچکترین ردیابی؛ و یا سایه‌ی دستی ندارد. نه کسی صدای تار او را از همان نوارهای تک‌پاره‌ی قدیمی شنیده، و نه حتی قطعه‌ی کوتاهی از او، در این همه نوار و سی‌دی و کنسرت اجرا شده است. خاطره‌ی او به شکلی در دناک، پرغرور، معصوم و همیشه جوان، نقطه در ذهن همسالانش زنده است، یادمانی پر از علاقه و احترام و حسرت، برای نبعی که در آستانه‌ی جوانی ناگاه به تیر بلا پررشد؛ و بچکس به دستی ندانست که کجانش، چه کسی بود و از چه رو، او را هدف گرفته بود.

جوآنمگی در تاریخ موسیقی معاصر ایران، چهره‌های شاخص و کوناگونی دارد:

پروانه (خواننده، مادر خوانده‌ی روانشاد خاطره پروانه)، مصطفی کرکین زاده (نوازنده، ترومپت)، مصطفی نوریانی (ویولونیست)، یحیی زر پنجه (تار نواز)، جهانگیر وفادار (برادر مجید وفادار، خواننده) و نصرت الله گلپایگانی (تار نواز و ویولونیست و آهنگساز). اینان، نام آورترین نابودند. جوآنمگی، تا حدود پنجاه سال پیش. اما فرهاد ارژنگی، از همه آنها جوان تر رفت، و در نام آوری از هیچکدام، کم نداشت، ولی برنامه و یاد او،

و بر آنچه که از او باقی مانده بود، بیشترین جهانرفت: علت حقیقی مرگ او، سچوخت به روشنی معلوم نشد، به دستور «مقامات بالا» ی آن زمان، روزنامه‌ها و مجله‌ها که بنا به رسم خود، با اشتیاق به دنبال چنین سوژه‌هایی می‌گشتند- از این که مطلبی درباره‌ی فرهاد ارژنگی بنویسند، منع شدند. تا جایی که محارزه تحقیق کرده است، تنها یک شماره از مجله سپید و سیاه، به مدیریت زنده یاد، دکتر علی بهزادی بود که یادداشتی از عبدالعلی هایون (خواننده و بازیگر تئاتر و سینما) در ارتباط با این ماجرا چاپ کرد و آن هم ادامه پیدا نکرد. اداره کل هنرهای زیبای کشور، مجله موسیقی (ارگان مطبوعاتی آن)، مجله موزیک ایران، همه با احتیاط و با سکوت از کنار این "ماجرا" گذشتند. تعدادی از هنرمندان آن دوران، جوآنمگی فرهاد را با حوزه‌ی اقتدار شاخزاده خانم شمر... بی ارتباط نمی‌دانند- اما آن هم هنوز ثابت نشده است. هرچه که بود، دخالت "مقامات بالا" و ممنوعیت مکارش درباره این واقعه‌ی غم انگیز، مسلم و محرز بود. تنها صدای مکتوب که از آن دوره برای امروز باقی مانده، جزوه‌ای است که به همت خانم هارژنگی (خواهر هنرمند) و استاد سام ارژنگی (پدر خانواده)، در "کانون

فرهنگی نادر" چاپ شد. با عنوان: زندگی بیست و دو ساله‌ی فرهاد ارژنگی. کتابی کم‌برگ و پر از یاد نوشته‌هایی جانگداز، به نظم و نثر، گوشه‌هایی از غم‌سکین بازماندگانش را نشان می‌دهد. این جزوه هم پنخس عام نیافت، و تا هجدهمین چندان پیش به زحمت در گوشه و کنار کتابخانه‌های عمومی تهران، پیدا می‌شد. استاد رسام، پدر بلا دیده، که زندگی را بعد از جوانمردی فرزندش "دیگر تمام شده" می‌دید، با دلگیری و بی‌باکی، تا جایی که توانسته و گاه با اشاره و گاه به تصریح، خواننده‌ی هوشمند را به علل و عوامل ماجرای فرزندش متوجه کرده است. بلکه پاره‌هایی از این نوشته‌ها، در برخی مجلات سال‌های اخیر و نیز در یکی از کتاب‌های گردآوری شده، به کوشش آقای حبیب‌الله نصیری فر، دوباره چاپ شده است.

در تمام این پنجاه سال، گرد فراموشی بر نام و آثار فرهاد ارژنگی پاشیده شد. تعدادی از آثار نثر نوشته شده‌ی او که فرصت اجرا نیافت بودند، به دست یکی از "بهاران" او در اداره هنرهای زیبای کشور، رفته بودند، و به نام این جناب، بارها به اجراء ضبط و نشر رسیدند. به ظن قوی، یکی از زیباترین نغمه‌های موسیقی معاصر، که یک بار با صدای زن و یک بار با صدای مرد، اجرا شده و فروشی واقعاً سرسام‌آور داشته، از ساخته‌های فرهاد ارژنگی است که به نام آن هنرمند نامی بی‌قریبی، منتشر شده و زمانه نشان داد که باقی آثار حضرت ایشان هم، رونوشت‌هایی بی‌رنگ و رو از همان آهنگ‌های اولیه هستند. هم‌دوره‌های فرهاد، از جمله شادروان خاطره پروانه، از آن آهنگ‌زبانان، از یاد جانگداز فرهاد جوان و از نامردمی آن موسیقیدان که حاصل روح و احساس و ذوق او را خرج نام و نان خود کرده و می‌کند، برای نویسنده این یادداشت بار یاد کرده‌اند. تاریخ موسیقی ایران از این نوع بی‌اخلاقی‌ها، کم ندارد، و متأسفانه هنوز هم هستند افرادی که بی‌هیچ شرم و

پرهیزی، دارایی‌های مادی و معنوی هنرمندان واقعی را می‌رساند تا با فراهم آوردن نام و نان از چنین مسیرهای آلوده‌ای، کامروا و خوشدل شوند. آری، نغمه‌های موسیقی زیبای فرهاد ارژنگی در این پنجاه سال، با اجراهای مختلف، در دل‌های مردم نشسته، بدون این که نامی از آفریننده‌ی حقیقی آنها به میان بیاید. تو کوی که فرهاد، هرگز نبود!

اما، این فرهاد ارژنگی، موسیقیدان جوانمرد و به قول استاد رحیم معینی کرمانشاهی، "خداوندگار رشته‌ی خویش"، که بود؟ دانستن شرح حالی از او، شاید بتواند به شناختش، کمک کند:

خانواده و تبار آذری او، بابیش از پانصد سال سابقه، در تاریخ هنر ایران حضور داشته‌اند. از نیاکان او، نام‌های آقا میرک تبریزی (استاد نقاش و قلدان ساز دوره صفویه، و از شاگردان بنام کمال الدین بهزاد هراتی)، "استاد" ابراهیم میر" و "اختر مصور"، و استاد "حسین میر مصور ارژنگی" آوازه‌ای در خورد دارند. پدر فرهاد، استاد "رسام ارژنگی"، نقاش و معلم ممتاز در دوره‌ی پهلوی اول بود که آثارش، با پیروی از کتب‌های اروپایی و با تأثیرپذیری از دیدگاه و شخصیت هنری ویژه «رسام»، دارای مضامینی عاشقانه، طبیعت‌دوستانه و البته بسیار وطن‌پرستانه و ملی‌گرایانه است. تعداد قابل توجهی از آثار او هنوز نزد فرزندان ایشان نگهداری می‌شوند، و این‌ها به جز تابلوهای است که در مجموعه‌های خصوصی داخل و خارج از کشور وجود دارند و کسی را به آنها دسترسی نیست. رسام ارژنگی، هنرمندی لطیف طبع و دارای شرافت هنری و اخلاقی در حدی بسیار بالا بوده است. شماری از نامه‌های پدرش در شعر نوین ایران، "نمایوشج"، خطاب به "رسام عزیزش"، گویای ارتباط‌های فرهنگی و هنری او، و نیز حاوی جلوه‌هایی از آن روح بلند و طبع پرشور است. او گذشته از ذوق نایبانه

نویسی و مجسمه سازی، ذوق شعرنیز داشته و مؤثرترین اشعار خود را در فاصله بین مرگ فرهاد، مرگ، همسرش و پایان حیات خود سروده است.

برخی از این اشعار را در جزوه‌ی "زندگی بیست و دو ساله فرهاد ارژنگی" می‌توان خواند.

علاقه‌ی فرهاد به موسیقی، مثل اکثر نوانغ زودرس، از همان کودکی، جلوه کرد. پدر، با حساسیت هنرمندانه‌ی خود، حدود وسیع این استعداد را

دریافت و زمینه‌ی رشد صحیح آن را فراهم آورد. هر چند که وی با مانعی درونی نیز مواجه بود؛ و آن تداعی دردناکی بود که هنرموسیقی در این

خانواده بر جای نهاده بود. خاطره‌ی جوانمردی برادری بزرگتر، نخستین پسر رسام ارژنگی، "بهزاد"، که ویولون می‌نواخت و در رشته

مهندسی راه و ساختمان درس می‌خواند، و موسیقی، بخصوص صدای ویولون، روح و روان پدر و مادر داغ دیده را آشفته می‌کرد. از همین

رو بود که ساز دست فرهاد، یک ویولون کوچک، به دست مادر شگفته شد و این بی‌تابی مادر به حدی بود که حتی تاب شنیدن صدای موسیقی

از بلندگوی رادیو را هم نداشت. به هر صورت، عشق فرهاد کوچک بر موسیقی، موقعیت یگانه‌ی او به عنوان «دوازده‌ساله‌ی خانواده و علاقه‌ی

بی‌حد و حصر پدرش به این پسر خردسال که استعدادهای بی‌چون و چیرایی از خود نشان می‌داد، وضعیت را به نفع موسیقی تغییر داد. تا،

جای ویولون را گرفت، مدت کوتاهی عموی او را در یادگیری اصول آغازین، نوازندگی یاری کرد، و بالاخره فرهاد به دست استاد علی

اکبر شهنازی سپرده شد. این هنرمند و نوازنده و معلم بزرگ، در آن سالها، یعنی از هزار و سیصد و بیست و چهار تا هزار و سیصد و سی و

چهار، کمتر در رادیو نوازندگی می‌کرد و بیشتر به تعلیم شاگردان می‌پرداخت. تنها مکتب دار روش کلاسیک تار نوازی و یادگار پدرش، میرزا

حسینقلی - استاد بزرگ عصر قاجار - شناخته شده و بین اهل هنر از اعتباری بسیار برخوردار بود. فرهاد، در هفت سالگی به کلاس استاد شهنازی

رفت و شاید کم سن ترین ساگرداو، طی دوره‌ی هفتادساله‌ی تعلیم تار در آن مکتب بوده است. فرهاد این اقبال را داشت که از همان آغاز راه، زیر نظر معلمی ممتاز، با تکنیک صحیح و مطالب عالی، باروشی فاخر و برانزده، موسیقی بیاموزد و استعدادش، رشدی مطلوب یابد. فرهاد کوچک، طی سالیان متادری ریف‌های کلاسیک تار (روایت میرزا حسینعلی و روایت شهنازی) را با نظم و دقت آموخت. وی همراه با عشقی که به موسیقی داشت ساگردوی در سخنان وجدی نیز بود، از دبستان ابن‌یمن تادبیرستان دارالفنون، و سپس در دانشگاه، این عشق و جدیت به موسیقی و علم را در تمام دوره زندگی بیست و دو ساله‌اش حفظ کرد. در آن هنگام، تدریس موسیقی در مدارس، جزو مصوبات وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش بعدی) بود و فرهاد از زندگی جوان، سرپرست ارکستر دبیرستان دارالفنون نیز شد. پس از آن، در دانشکده‌ی علوم (دانشگاه تهران) به تحصیل در رشته‌ی شیمی ادامه داد و در دانشگاه نیز، برنامه‌های هنری و موسیقی، را عمده دار بود. در هجده سالگی (سال خزار و سیدوسی و پنج)، اولین اشتغال هنری خود را ایگنونه آغاز کرد، استاد موسی خان معروفی که در هنرستان موسیقی ملی، سالهای متادری تدریس و آموزش تار را بر عهده داشت با ورود به دوران سازخوردگی، قوت گرفتن روحیه‌ی مذهبی و تمایل به گوشه نشینی و پرداختن به زندگی معنوی خود، از هنرستان تقاضای بازنگشتگی کرد؛ و برای خالی ماندن کرسی استادی وی، تصمیم گرفته شد تا از یکی از ساگردان نخبه تار نوازی به عنوان معلم استفاده شود. ارژنگی جوان در آزمون دثوار و بارقابتی فشرده، کوی سبقت را از بگلمان ربود و به عنوان جوان ترین استاد در کلاس های تار هنرستان عالی موسیقی (دوره‌ی ریاست استاد روح الله خالقی) شروع به کار کرد. افق آینده‌ای درخشان به روی او باز شد و از آن به بعد هر چه پیش آمد، درهای موفقیت‌هایی پی در پی بود که



به روی او کشوده می شد؛ توفیق او، شرایط مساعد فردی و اجتماعی او بود و البته فرهاد شرایط مساعد بسیاری را نیز در خود جمع داشت که شاید در بیچ هنرمند جوانی، در آن روزگار، وجود نداشت: او نزد استاد شایسته‌ای تعلیم دیده بود، استعداد و پشتکار فراوان در نوازندگی داشت، جوان؛ پویا، و از هر نظر سالم بود، حتی به تفریحات معمول جوانی هم چندان اعتنایی نداشت و بیشتر اهل مطالعه، دوگمراهی و کار در خلوت و گردش در طبیعت بود، با شعر و ادبیات انسی بسیار داشت، و به ویژه، در همان آغاز جوانی به مولانا و عوالم او جذب شده بود، با خطی خوش می نوشت، بسیار خوب تقاشی می کرد و تابلوهایی که از او باقی مانده، سوژه‌هایی ساده و زیبا را با قلمی پرکار، و رنگ‌هایی زنده و درخشان، نشان می دهد. تعدادی از آنها، پرتره‌ی موسیقیدانان بزرگ کلاسیک غرب است؛ و برخی دیگر، مناظر طبیعت و جلوه‌های تاریخی از ایران زمین هستند. او در عین حال، تحصیلات دانشگاهی را هم با جدیت پی می گرفت. در برنامه‌های اداره هنرهای زیبا و در تلویزیون تازه تاسیس ایران (به کوشش حبیب ثابت پاسبان)، کوشش‌ها و درخشش‌ها داشت. میلاد کیایی ستور نواز جوان و پرآوازه در آن روزها که بیننده‌ی کنسرت او در تالار فرهنگ (جنب تالار وحدت کنونی) بوده تعریف می کند: "ارژنگی در آن سالها، نوازنده‌ای بود با تکنیک بسیار بالا و جاذبه‌ای قوی، بسیار خوش چهره و محبوب، با غوری استوار، و با شخصیتی بارز که توجه بهنگان را به سویش جلب می کرد." استاد رحیم معینی کرمانشاهی، باحافظه‌ای درخشان، از پس پنجاه سال، با تحسین و دروغ، می گوید: "او در کار خود از بهترین‌ها بود. در کارش خداوندگاری بود. و اگر مانده بود، از بزرگترین‌ها می شد."

در همین ایام (خزار و سیدوسی و هفت-خزار و سیدو چهل) بود که او در حالی که به ساختن آثار خویش (شامل درآمد ها و آهنگ-ترانه و رنگ ها) می پرداخت (البته آنهایی که از دستبرد او در امان مانده اند) رویف بانی را که نزد استادش علی اکبرخان شننازی آموخته بود نیز نت نویسی کرد. نت بانی که خوشبختانه محفوظ مانده اند. اینکار، آنهم از جوانی در سنین سجده تابست و دوسالگی، با آن همه مشغله تحصیلی و هنری (تدریس و اجرایی)، بسیار قابل تامل است. موقعیت هنری ویژه ی فرهاد ارژنگی، هنگامی مشخص ترمی شود که موقعیت تاریخی او را نیز در نظر بگیریم؛ او تنها نوازنده و هنر آموخته ی شاخص و ممتاز در مکتب استاد شننازی از "نسل میانی" بود. نسل قبلی شامل افرادی است که از میان آنها محمد حسن عذاری، حبیب الله صاکی و نصرالله زرین پنجه، به نام و آوازه رسیده اند؛ و نسل آخر، نام بانی چون محمدرضا لطفی، داریوش طلایی، حسین علیزاده، عطااله جنگلک و داریوش سپریاگان را در بر می گیرد. نسل اول در فاصله سال های "خزار و سیدو خرده-خزار و دوست و نود و هشت" آموزش دیده و نسل آخر، در فاصله سالهای (خزار و سیدو شصت و دو-خزار و سیدو چهل و دو) از محضر استاد شننازی بهره گرفته و حرکد ام آثاری از آموخته های این مکتب را به فراخور حال و خواست خود، در نواخته ها و ساخته های خود بروز داده اند. در فاصله بین این دو نسل، تنها فرهاد ارژنگی بود که نمونه ی کامل و تمام عیار ی از نوازنده ی آموزش دیده و کمال یافته در مکتب استاد شننازی محسوب می شد و به تصریح هنرمند ارجمند، محمدرضا لطفی: "اگر زنده مانده بود، بهترین مکتب دار استاد شننازی می شد". این موقعیت ممتاز و منحصر او بود، که متأسفانه چراغ آن با جوانمردی او خاموش شد و شاید بتوان از همین و سال های او تنها هنرمند و استاد گرامی؛

جناب آقای هوشنگ ظریف را در این موقعیت قرار داد که سال های سال نزد علی اکبر خان شناسی و موسی خان معروفی در هنرستان موسیقی ملی آموزش دیده و البته بعداً خود به تدریس صاحب جایگاهی در نوازندگی و تعلیم "تار"، گردیده که برای تارنوازان، شناخته شده است. جایگاهی با تکنیک صحیح و مطالب بنجیده و آراسته، که ریشه های عمیقی از آموزش های کلاسیک دتار نوازی را نشان می دهد.

در تهناسند تصویرری ای که از هنر تار نوازی فریاد ارژنگی باقی مانده، می توان، چشم اندازی از تکنیک قوی، استیل زیبا، و سخن با صلابت و لطیف مضراب های او را ارزیابی کرد. این فیلم که به کوشش فیلمبرداران حرفه ای اداره کل هنر های زیبا در سال های (خرار و سیدوسی و هشت-خرار و سیدو چهل) برداشته شده، سندی است با ارزش و قابل تأمل، شامل برنامه ای به سرپرستی فرامر زاپور، و حضور محمد اسماعیلی و رحمت اله بدیعی با صدای خاطر پروانه. به نظرمی رسد که همه اعضای ارکستر، به استثنای خواننده، در سینی زیر سی سال هستند و فریاد ارژنگی از هم می آنها جوان تر به نظرمی رسد. محتوای برنامه، آوازها و تصنیف های کلاسیک ایرانی است که با تنظیم ماهرانه و خوشهنگ فرامر زاپور، استاد جوان سنور، اجرایی شود و تکه های نه چندان کوتاه از هنر سنور نوازی پاپور، و یولون نوازی رحمت اله بدیعی و تار نوازی فریاد ارژنگی در آن دیده می شود. که با مضراب ها (چپ و راست ها) بی مرتب و خوش نوا، نوانس (نواخت) های دقیق، دقت و خوانایی در اجرای جمله های مشکل و سریع، پای بندی به مکتب استاد شناسی و پتقراری های خاص یک نوازنده ی ذاتی، و نیز خرده ابتکاری زیبا که از شور و حال جوانی او برخاسته است. این فیلم، که بعد از گذشت فریاد، نسخه ای از آن را

"هنرهای زیبا" به پدر داغ دیده‌ی وی "هدیه" داد، با گذشت پنجاه سال، قدری کدر و ناخواناست، ولی هنوز قابل دید و شنود است. تصاویر، در کادری ساده و بی‌اداکرفته شده اند، و اصالت یک فیلم مستند قدیمی را به بهترین صورت - البته با در نظر گرفتن معیارهای تلویزیون ایران در پنجاه سال پیش - نشان می‌دهند.

غیر از این سند تصویری با ارزش، تعدادی ضبط‌های پراکنده از هنر تار نوازی او نیز در دست است. بیشتر آنها ابتدا و انتهای نسجی ندارند، و از کیفیت صوتی شفاف، آن طور که امروز می‌شناسیم، عاری هستند. بعضی از آنها به طرح اولیه‌ی یک آهنگ زیباشیبه هستند و برخی دیگر، برگرفته‌ی مستقیم از رویف‌های باشند. با این حال باز هم بجای اسنادی ارزشمند شناخته می‌شوند و می‌توانند نمونه‌هایی از خصوصیات نوازندگی او را که در سطور بالا و صفت رفت، بازگو کنند یکی از آنها، هم‌نوازی دلنشینی است به همراهی ستور داریوش صفت و آواز محمود نخست (خواننده‌ی شاغل در اداره هنرهای زیبای وقت)، که در مایه‌ی بیات اصفهان است. اجرای آن بسیار خوش صدا و با لگوک دقیق و نوانس (نواخت)‌های لطیف و چشم‌گیر همراه است. به ویژه هنر ستور نوازی داریوش صفت (که ده‌سالی از فرهاد بزرگ‌تر بود) در این اجرا، به نحوی درخشان و تحسین‌برانگیز، شنیده می‌شود. همه‌ی این آثار، هنوز قابل شنیدن هستند، بی‌نیاز به پالایش‌های دیجیتال امروزی که گاه "صدا" را کاملاً از رنگ و رنگ اصلی آن خالی می‌کنند. و شاید هم روزگاری، آثاری صوتی و تصویری از این دست در گوشه و کنار، پیدا شوند؛ و غبار روبی، بچنان ادامه یابد.

نکته‌ی دیگری که باید در این غبار روبروی پنجاه ساله از نام و آثار و فعالیت‌های فرهاد ارژنگی گفته شود، پیشگامی او در زمینه‌یابی است که موسیقی امروز، مستقیم و غیرمستقیم، وامدار آن است. او در طی سه سال و اندی بخاری با اداره کل هنرهای زیبا، به همراه گروه هنرمندان آن اداره به کشورهای همسایه (ترکیه، پاکستان و افغانستان) سفر کرد و در شهرهای استانبول، پشاور، راولپندی، آسکارا، کابل و کراچی و لاهور، گاه با ارکستر و گاه به تنهایی، هنرنمایی داشت. او در این سفرها، نیک بازیدکننده عادی، بلکه پژوهشگری کنجگاو بود، و موسیقی ایرانی را محدود به معیارهای زمانی خود نمی‌دانست و به دنبال ریشه‌های قدیمی تر از عصر حاضر بود. در یکی از این سفرها، "باب" را از افغانستان به ایران آورد و صدای این ساز قدیمی که در اشعار کلاسیک و شعرای متقدم، بارها از آن یاد شده، بار دیگر در ایران طنین انداز شد. او بعد از مهدی منفتح (آورنده‌ی قانون به موسیقی ایران) و اکبر محسنی (آورنده‌ی عود به موسیقی ایران)، سومین هنرمندی است که سعی در زنده کردن یک ساز محور ایرانی و اصیل را داشته است. ابتکار او نیز در سایه‌ی جوانمردی اش، تا سال‌های سال، از نظر پاشیده ماند و اکنون باب، یکی از سازهای رایج در گروه نوازی‌های موسیقی ایرانی است.

طرف این که تمام این تلاش‌ها، تنها طی پانزده سال آموزش، آفرینش و اجرا، انجام گرفته است. پانزده سال از زندگی بیست و دو ساله موسیقیدانی تحصیل کرده و پر استعداد که مرگ ناگهانی او، خانواده‌ای اصیل و هنرمند و ایراندوست را از هم پاشید، مادرش که سال‌های سال در دوداغ اولین پسرش بهزاد را با دشواری تحمل کرده بود، مصیبت دوم را تاب نیاورد و نوزده روز بعد از او با آگاهی از مرگ فرهاد یک شب جان داد، استاد رسام ارژنگی، گرفتار درد عظیم مرگ پسر از یک سو، و تسم سنگین جامعی آن روز (در موضع گیری بی‌مهر و

عاطف‌اش در قابل این واقعہ) از سوی دیگر رابرو وجود شکننده‌ی خود، سنگین و تحمل‌ناپذیر می‌دید، چارده سال بعد از آن رادسویکی سیاه، به مرثیه‌خوانی، در عزلت‌گذراند. در این میان، از پس تملاطم‌های روزگار، خواهر کوچک‌ترش، ہما (متولد هزار و سید و بیست و دو) امانت‌دار برادر شد و توانست آنچه را کہ از دستبرد زمانه و اہل زمانہ، برجامانده بود حفظ کند. خانم ہما ارژنگی اکنون شاعر و ترانہ‌سراینی شناخته‌شده، با طبع روان و دارای پشتوانہ‌ای شایستہ از ادب پارسی است، روحیہ‌ی اصیل عرفانی، عشق بہ طبیعت و مقام والای انسان، و شور میهن‌پرستی در سرودہ‌های ایشان موج می‌زند. خانم ارژنگی کہ دارای تالیفات متعددی، صاحب دو فرزند (نگین و کیوان) اند و پسرشان، وارث بازی از ہنرمند فقید است: ہم در استعداد موسیقی (نوازندگی پیانو) و ہم در چہرہ‌ی پاک و مردانہ‌ای کہ گاہ، دست ہمان مگاہ نافذ فرہاد ارژنگی در آن می‌درخشد.

یادداشت نویسی بر این مجموعہ‌ی با ارزش، و برخی مسؤلیت‌های دیگر در انتشار آن، زمانی بہ نویسنده‌ی این یادداشت سپردہ شدہ کہ در دشوارترین موقعیت‌های ذہنی، جسمی و شغلی بہ سرمی‌برد و تمام کارهای قدیمی و جدیدش را معطل گذاشتہ است. اما در نام فرہاد ارژنگی جاذبہ‌ای بود کہ تمام این گرفتاری‌ها را نادیدہ گرفتیم؛ و سعی کردم با ہمہ‌ی توان باقی مانده، آنچه را کہ از دستم برمی‌آمد، در خدمت بہ این چہرہ صمیمی و نامراد در موسیقی ایران، انجام دہم؛ و امید دارم کاری نکرده باشم کہ کاستی‌های آن در آیندہ موجب شرمساری و اعتذارم شود. وجود ہنرمند جوان و عزیز، جناب آقای بہنام جاوید کہ از ہنرآموزندگان ممتاز در محضر استاد محمد رضا لطفی است و آشنایی کامل با مکتب استاد علی اکبر خان شهنازی (و طبعا روش ہنری فرہاد ارژنگی) را دارد، قدم اول این توفیق بود. این ہنرمند با بصیرت، نسنجہ

دستویس و پرینت کامپیوتری نت‌ها را با یکدیگر و با دقتی شایان توجه مقابله کرد، جمله‌ها را با تکنیک درست نواخت و موارد ناخوانا و جا افتادگی‌ها را با تکیه به محتوای ردیف‌های (شهنازی و میرزا حسینقلی) اصلاح کرد، تا نزدیکی متن صداب‌تقریب و اطمینان انتخاب شود. سهم ایشان در ویرایش پاکیزه و پرداخت هنری این آثار، فراموش نخواهد شد. به‌یمن این دقت: کاری دشوار به درستی، تعهد شد.

پنجمین از سخن سرای استاد، بزرگ‌ترانه سرای ایران این، جناب رحیم معینی کرمانشاهی سپاس داریم که ضمن نقل خاطراتی ارزشمند از فرهاد ارژنگی، اجازه‌ی استفاده از کلام شیوای خود را در این برهه از زمان صادر فرمودند و با محبتی عظیم، ابراز تمایل او (در واقع، بذل رحمت و لطف) کردند تا دآینده بر روی دیگر نغمه‌های بی‌کلام فرهاد ارژنگی نیز کلامی تازه بسرایند. نمونه‌ی رفاقتی ناب که از پس پنجاه سال گذر فرساینده روزگار، غش در آن راه نیافتد و راه نخواهد یافت. دیرزیاد آن بزرگ سخن سرای ایران، که وجودش یادآور خاطره فرهاد برای خانواده اوست؛ و آفریننده‌ی ترانه‌های جاودان برای موسیقی ایران زمین.

این مجموعه آثار بر دو بخش است؛ اول ردیف‌ها به روایت مکتوب فرهاد، و دوم آثاری که در همان فرصت کوتاه زندگی، بنا به حالات گوناگون دل و احساس خود ساخته است. کار دباره‌ی او هنوز تمام نشده، و شاید زمان آن رسیده که اینکارها تازه آغاز شود: اجرای شایسته‌ی آثارش، نوشتن کتابی مستقل دباره‌اش و انتشار هر آنچه که از او باقی مانده است.

سپاس دیگر از جناب آقای محمدصادق سراج، ناشر، نشر شناس و دد آشنای عرصه‌ی موسیقی که برای نشر این آثار پر هزینه و کم بازگشت، از مایعک معنوی خود، فراوان مایه گذاشتند و از بهر اهی مضائقه نداشتند. سپاس خانواده‌ی ارژنگی بدرقه‌ی راه دشوار ایشان در

عرصه‌ی فرهنگ موسیقی اصیل ایران است. همچنین از آقای فرید سراج که کار دشوار نت نویسی کامپیوتری را با امانتداری و دقت

انجام دادند صمیمانه سپاسگزاری می‌شود.

به سهم خود، خوشحالم که توانستم برای احیای نام یکی از استعداد های پر پر شده‌ی این سرزمین - که متأسفانه تعدادشان زیاد بوده و روبه فزونی

هم - قدمی ناچیز بردارم. برای سرکار خانم بهار زنگلی آرزوی موفقیت می‌کنم؛ و به سهم خود امیدوارم که سال (خزار و سیصد و نود)،

موسم این احیا باشد، که به قول آن هنرمند شوریده سر، زنده یاد ناصر فرنگسفر

گر زمان سعد شود، گوید عشق:

دردنی درمان می‌داشت، سرم

دبم بهمن هشتاد و نه خورشیدی